

ایران آن بود که دولت در زمان صلح در فکر انتظام امور سپاهی نبود. در قشون ایران افسران فرانسوی، روسی و لهستانی نیز خدمت می کردند. بعضی از آنها مانند ژنرال «پروسکی»، صادقانه خدمت می کردند. ولی اکثر آنها عامل سیاستهای خارجی بودند.

امیر، از آغاز زمامداری در صدد اصلاح قشون ایران برآمد و تصمیم گرفت از خبرگان خارجی استمداد جوید. ولی برای آن که از انگیزه‌های سیاسی به دور باشند، از کارشناسان اطریشی و پروسی استمداد جست. ولی متأسفانه پیش از آن که نقشه‌های وسیع امیر برای بهبود سازمان نظام ایران صورت عمل بگیرد وی از صدارت برکنار شد. در «کتابچه خیالات اتابکی» جمع قشون ایران را ۱۷۰ هزار نفر در نظر گرفته بود. اما از آماري که در دست است، جمع سپاه ایران در اوآن برکنار شدن امیر از صدارت به ۱۳۷،۲۴۸ نفر می‌رسید.

لکنه جالب توجه این که برای ایلات، هنگهای ثابت برقرار نمود و صاحب منصبان را فرستاد که به آنها تعلیمات جدید دهند. از اقلینهای مذهبی در ارومیه سلماس و جلفای اصفهان دو فوج جداگانه تشکیل داد، و افسران آنها از خود آنها بود. دیگر از اقدامات اصلاحی امیر، جلوگیری از بدل و بخشش مقامات نظامی به اشخاص ناصالح بود. علاوه بر اینها، وی به تأسیس کارخانه‌های اسلحه‌سازی در تهران، آذربایجان، نایین، خراسان و اصفهان اقدام نمود و برای اداره قورخانه در تهران و شهرستانها، اشخاص کاردانی تعیین کرد.

«کارخانه توپ‌ریزی و باروت‌سازی تبریز که یادگار عهد عباس میرزا بود، از نو به کار افتاد. در اسیرآباد تهران، کارخانه مهمات سازی تأسیس شد و در زمین مهران باروت‌کوب‌خانه‌ای برپاگردید که «استنله»ی فرانسوی در آن کار می‌کرد. آهن مورد نیاز پاره‌ای از کارخانه‌های اسلحه‌سازی از معادن نایب مازندران و ماسوله‌گیلان استخراج گشت. ماده قطران را که در توپخانه مصرف داشت و تا آن زمان از روسیه وارد می‌کردند، در رحمت‌آباد گیلان ساختند. از تأسیسات دیگر، عمارت توپخانه و میدان توپخانه می‌باشد که در ۱۲۶۷ بنا گردیده.»^۱ در پایان این قسمت آمار سپاهی را در زمان امیر به دست می‌دهیم. شیل عدّه قشون ایران را در ژانویه ۱۸۴۹ (صفر ۱۲۶۵) یعنی در آخرشش‌ماهه اول حکومت امیر بالغ بر ۹۲،۷۲۶ نفر ثبت کرده است. آماري که یک‌ماه و نیم پس از عزل امیر (که هنوز زنده بود) می‌دهد جمع لشکر را ۱۳۷،۲۴۸ نفر و بودجه نظام را ۱،۶۸۰،۰۰۰ تومان معادل ۷۳۵،۷۵۸ لیبره انگلیسی آورده و تأکید می‌کند که آن را از منبع درستی تحصیل کرده است. ارقام مهم آن را نقل می‌کنیم:

پیاده نظام ۹۴،۵۷۰

سواره نظام ۲۳،۴۱۹

توپخانه ۶،۰۷۵

توپخانه جمازه‌سوار ۲۷۴

توضیح می‌دهد که توپخانه ایران دارای یک هزار توپ است با کالیبرمختلف که وزن گلوله‌های آن از سه «پوند» تا ۲۴ «پوند» تقریباً از ۱/۵ کیلو تا ۱۲ کیلو است. می‌گویند توپخانه ایران مثل همیشه فعال و نیرومند می‌باشد.

جهانگرد کنجکاو انگلیسی «بی‌نینگ» که در ۱۲۶۷ به ایران آمده، با امیر ملاقات کرده، اطلاع دقیقی از سازمان نظام جدید و مواجب سپاهی داده است. مطالب عمده آن را نقل می‌کنیم:

«سپاه ایران تشکیل می‌شود (از پنجاه هنگ پیاده نظام) دوازده فوج سواره نظام، دو هزار نفر توپچی و دوست نفر زنبورکچی. هر فوج پیاده شامل هزار نفر است که هشتصد نفر آن سرباز، ۱۰۹ نفر صاحب‌منصب و ۱۰۱ نفر باقیمانده مأموران رابط با دسته‌های دیگر می‌باشند. هر هنگ به ده دسته تقسیم می‌گردد، در رأس هر دسته یک سلطان قرار دارد و مواجیش ۷۰ تومان است. زیر دست او دو نایب است که هر کدام ۳۰ تا ۴۰ تومان می‌گیرند و دو پیک که در پشت سر فوج حرکت می‌کنند. مواجب هر کدام ۲۰ تومان است و چهار وکیل با مواجب ۱۰ تا ۱۲ تومان و چهار سرجوخه که هر کدام ۱۰ تومان دارند حقوق هر سرباز هفت تومان است و جیره‌اش روزانه نیم من تبریز نان است. هر فوج تحت ریاست سرتیپی است که حقوقش هزار تومان است هر هنگ تحت ریاست فرماندهی سرهنگی قرار دارد که ۵۰۰ تومان می‌گیرد و زیر دست او دو یاور هستند که حقوقشان از قرار ۱۰۰ الی ۲۰۰ تومان می‌باشد. سوار نظام بر دو قسمت است: «غلام رکاب» شامل گارد شاه و ولیعهد و «غلام سوار» که سوار نظام عادی است، غلام رکابان مانند گارد سلطنتی لویی یازدهم هستند، عده آنها ۴۰۰ نفر است و هر یک ۶۰ تومان مواجب دارد به اضافه یک نوکر و سه اسب.

جیره روزانه هر غلام رکاب ۱/۵ من نان و ۴/۵ من جو و علیق است، ریاست هر ده تن غلام رکاب با یک «ده‌باشی» است. و هر صد تن تحت فرمان یک یوزباشی قرار دارند، مواجب یوزباشی پانصد تومان است، هر فوج سوار نظام شامل هزار غلام سوار و تحت فرماندهی سرکرده‌ای است که حقوقش هزار تومان است، یعنی مقام او معادل سرتیپ پیاده نظام می‌باشد، پنجاه غلام سوار، واحدی را تشکیل می‌دهند که تحت اداره یک سلطان قرار دارد و حقوقش پنجاه تومان است، زیر دست هر سلطان دو تا نایبند با مواجب سی تومان و دو وکیل و دو سرجوخه که هر کدام پانزده تومان حقوق می‌گیرند. مواجب هر غلام سوار از ده تا پانزده تومان و جیره‌اش روزی نیم من نان و ۱/۵ من جو و ۳ من کاه است.

امور مالی هر فوج به دست مأموری از دستگاه استیفای نظام سپرده شده که عنوان «مشرف» را دارد. وزیر دست او چهار منشی کار می‌کنند. حقوق مشرف پنجاه تومان و مواجب منشیان سی تا چهل تومان مقرر است. کارکنان دیگر امور مباشرت هر دسته، از هشت تا ده تومان مواجب دارند.»^۱

نیروی دریایی

پس از نادر نخستین کسی که به فکر ایجاد نیروی دریایی و بحریه جنگی افتاد، میرزا بزرگ قایم مقام بود که با سرگور ازلی سفیر انگلستان صحبت کرده، مقدمات این کار فراهم شد. ولی شدت جنگهای ایران و روس و شکست ایران و محدودیتی که از انعقاد پیمان گلستان برحق حاکمیت ایران وارد آمد، آن نقشه را برباد داد. پس از او امیر به این خیال افتاد و با شیل وارد مذاکره شد که کشتیها را از انگلستان خریداری کنند و از ملوانان و مهندسان آن کشور استمداد جوید. شیل ظاهراً با نظر موافق نیت امیر را به پالمستون اعلام کرد. و گفت نیروی دریایی کوچک ایران برای تأمین امنیت خلیج و پیکار با دزدان دریایی و شرکت در کشتیرانی در شط العرب برای انگلستان خطر و ضرری ندارد. تنها امکان دارد ایران در مقام لشکرکشی به بحرین برآید و این اقدام هم با اعتراض انگلستان عملی نخواهد شد. از طرف دیگر شیل که از اوضاع اجتماعی و سیاسی ایران آگاه بود، گفت این خطرات احتمالی با مرگ یا عزل امیر منتفی خواهد شد. با این حال پالمستون ظاهراً پس از مشورت با کمپانی هند شرقی چنین پاسخ داد:

«به شما دستور می‌دهم که به اطلاع امیرنظام برسانید که دولت انگلستان

نمی‌تواند با پیشنهاد وی راجع به تحصیل کشتیهای مذکور موافقت نماید.»^۱

«نیت اساسی امیر این بود که نه تنها با دزدی و قاچاق مبارزه کند، بلکه می‌خواست به قدرت شیوخ عرب و از جمله شیخ سسقط که بندر عباس در اجاره او بود پایان دهد و نفوذ اقتصادی و سیاسی ایران را در بنادر جنوب تثبیت و تأمین نماید. درآمد مالی بندر عباس سالی ۲۵ هزار تومان بود. درحالی که بابت اجاره آن فقط سالی چهار هزار تومان به خزانه ایران می‌رسید. سرانجام امیر، فیروز میرزا حکمران فارس را مأسور بیرون راندن حاکم آنجا نمود و مالیاتهای پس افتاده را گرفت و به ژان داودخان که مأسور استخدام معلم برای دارالفنون از اطریش بود، دستور داد چند فروند کشتی با خصوصیاتنی که ذکر کرده است خریداری کند. و با دولت اسریکا نیز پیمان کشتیرانی و بازرگانی بست. ولی با مرگ امیر و روی کار آمدن جانشین خیانت پیشه‌اش، کلیه آن اقدامات استقلال بخش و سودمند، راه فراموشی سپرد.»^۲

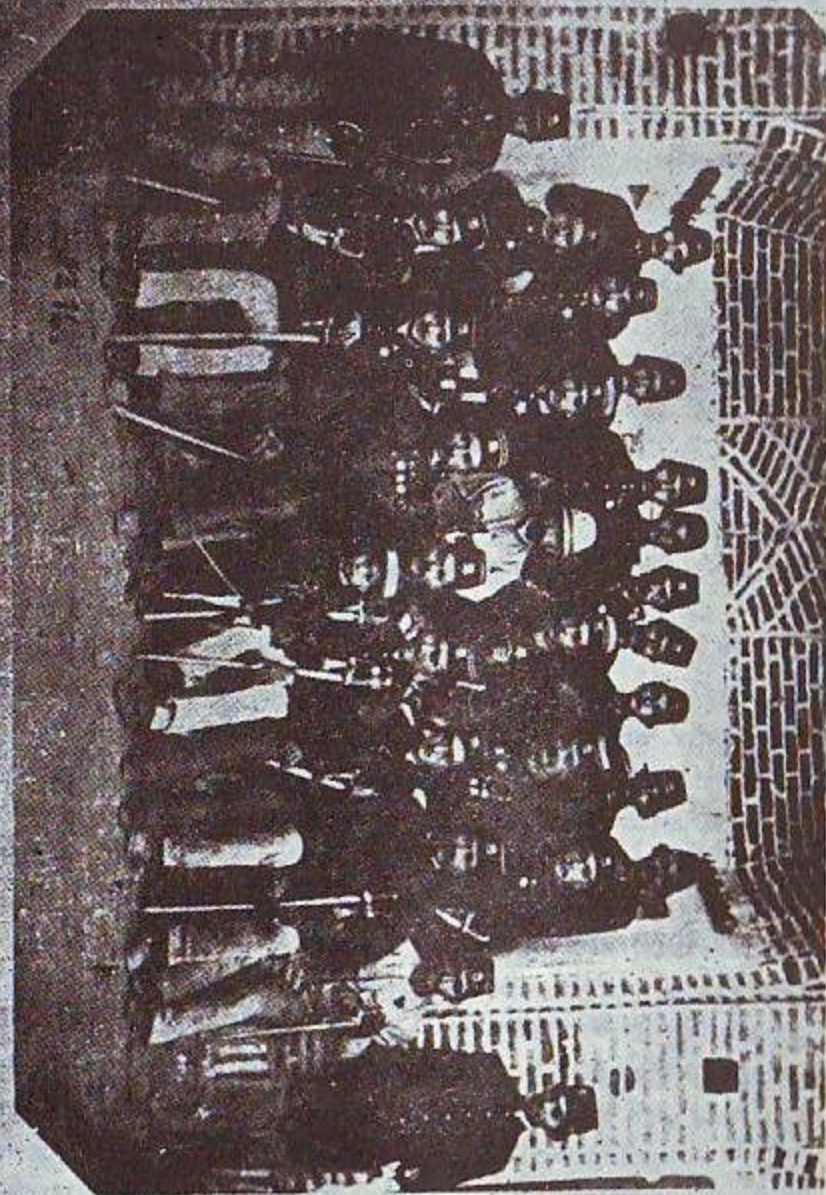
ارتش: با این که امیر در دوران قدرت خود دستور داده بود که حقوق افسران و سربازان و جیره آنان را به موقع بپردازند، بطوری که از نامه سورخه او در ذیحجه ۱۲۶۷ به اسکندرخان سردار حاکم کرمانشاهان برمی‌آید، گاه سربازان از حدود خود تجاوز می‌کردند و به طبقات محروم ستم روا می‌داشتند. «از قراری که مذکور شد، سرباز که در قصر شیرین برای حفظ و قراولی آن راه گماشته‌اند، عوض صیانت و حراست، اذیت و اهانت می‌کنند و به زور و مترددین آزار می‌رسانند و پول می‌گیرند، اگر هم بگویم خبر ندارند چگونه می‌شود که من در اینجا بشنوم و شما در آنجا خبر نداشته باشید آن تعافل و تجاهل شما از چه رهگذر است؟ البته بفرستید صاحب منصب آنها را که در آنجا گذاشته‌اند بیاورند تنبیه معقولی بکنند و التزام بگیرند که بعد از آن سزاحم مردم نشوند، و این طور رفتار و حرکات را ترک نمایند. مقصود از گذاشتن آنها ایمنی راه است نه اغتشاش، البته در آن باب بسیار دقت و مراقبت نمایید.» کسانی که از دستورهای امیر سرپیچی می‌کردند، به تناسب گناه کیفر می‌دیدند.

اعتضاد السلطنه می‌نویسد: «وضع لشکر در اصفهان چنان منظم بود که در کنار راه‌ها زراعت سردم سالم مانده، یک هندوانه از چالیز کسی یک نفر سپاهی نتوانست ببرد.» وزیر مختار انگلیس نیز از سفر ناصرالدین‌شاه به‌قم در ۱۲۶۶ اظهار شگفتی می‌کند: «تفاوت بسیاری است میان این مسافرت با سفرهای عهد محمدشاه و بلکه همه شاهان ایران، جلو اجنات سپاهیان گرفته شده که هیچ آزاری به روستاییان نرسید و کسی نتوانست از آنان پول و پله‌ای تلکه کند.»

پس از امیرکبیر چنانکه انتظار نمی‌رفت، نظم و نسقی که او برقرار کرده بود رو به فراموشی رفت زیرا که شاه و دیگر زمامداران با هرگونه اصلاحات عمیق و ریشه‌دار اجتماعی مخالف بودند.

وضع سپاهیان در عهد ناصرالدین‌شاه: در رساله‌مجدیدیه به‌وضع دلخراش سربازان در عهد ناصری اشاره شده است. «ظلم و ستم رجال دولت علیه، تنها بر عیت ایران نیست؛ طبقه سپاهی ایران را از جمیع مخلوق عالم مظلومتر می‌بینم، قشون سایر دول در دعوی مقابل دشمن بیم جان دارند قشون ایران از روزی که به نوکری مجبور می‌شوند بیم نان، و همیشه دچار گرسنگی و عریانی است و در مقابل این دو خصم جانکاه، چون راه خلاص خود را بسته می‌داند، جان فشانی و جان نثاری را که از القاب چاکران خاص پادشاه است، پیشنهاد خود کرده، تا روزی که روح پرفتوح او به امید وجه برات، قبض می‌شود و به درجه شهادت می‌رسد، هر روزی هزار بار می‌سیرد و زنده می‌شود... مآکول این مظلومین صرف مشروبات (دُست‌است... اگر سردم شهر، شبها به سربازهایی که به درخانه‌ها به‌گدایی می‌روند ترحمی نکنند، با این تأخیرات عمدی که سه چهار ماه در جیره جزیی و قوت لایموت آنها به‌ظهور می‌رسد، خداوند عالم است چه رسوایی به‌بار خواهد آمد، با این مایه حریبه و کفایت وزیر مالیه، اگر برای دولت ایران قضیه‌ای رو بدهد، یا دولتهای همجوار در منظورات آینده خود عجله و شتاب کنند و درصد تصرف یکی از ولایات سرحدیه ایران برآیند و کار به جدال بکشد، یا در داخله مملکت اغتشاشی روی دهد... رجال دولت ایران با این ضعف قوه حریبه چه خواهند کرد؟ این که نفس نفیس پادشاه به زحمت یفتند و برای تهیه یک فوج هزار قسم فرمایش کند و یکی صورت نبندد... لازمه تنظیمات قشونی تسلط زیاد است (یعنی انضباط) و پول حاضر، که آدم بتواند رخنه کارها را ببندد... افغانها که صفویه را متفرق کردند، کتابچه تنظیمات داشتند؟ نادر که هرچه زودتر افغانها را پاک کرد و تمام هندوستان را گرفت قواعد فرنگی می‌دانست؟ یکی از اسباب عمده که در اعدام دولت ایران تعجیل دارد، بیانات متملقانه زبان‌آوران اهل نظام است یعنی آنها که به‌چرب زبانی فوجها را تصاحب کرده‌اند و از هر یک فوج بی‌زحمت زرع و کشت و آفت ارضی و سماوی به‌قدر حاصل یک ده منفعت می‌برند به تملق و شاه‌اندازی با به تفرق و بلندپروازی به‌عرض می‌رسانند، سربازان انگلیس و فرانسه پیش سربازان ما داخل آمدند؟ اگر یک روز جیره‌شان نرسد، اسلحه می‌ریزند و پی آزادی خودشان می‌روند. سرباز، سرباز ماست که اگر از گرسنگی بمیرد، صدایش بیرون نمی‌آید.

این همان سربازی است که در هرات سنگر گرفت و تا حیات داشت شکمش سیر نشد...



در این فضولیه‌ها و مدحت‌سرایی... غیرتی برای سرباز ایرانی ثابت می‌کنند و بی‌غیرتی دبی کفایتی برای ادلیای دولت ایران، که ذمیتمی است فوق همه ذمایم.

اهالی ایران، اگر دولت و ملت را دوست داشته باشند، این زبان‌آوران و قاطبه اشخاص که در پایه سریر اعلی به مزاج‌گویی و استهزاء اسباب غفلت خاطر پادشاه می‌شوند، آنها را داخل حیوانات موزیه خوانند و در دفع آنها جهد بلیغ خواهند کرد...»

در این رساله از اینکه سابقاً به ناله و فریاد سربازان مختصر توجهی می‌شد و لقمه نالی به آنها می‌دادند، ولی امروز اگر از گرسنگی غوغا و شورش کنند آنها را به گلوله می‌بندند، اظهار ملال می‌کند. مجدالملک در جایی می‌نویسد: «... رعیت سپاهی ایران، الحق از شدت ظلم و تحمیلات ناگوار، یک حالت و هیأتی به هم رسانیده‌اند که آنها را به هیچ چیز نمی‌توان تشبیه کرد، مگر به مریضه‌هایی که بی‌بضاعتند و مرگ را برای راحت روح خود از وسایل حسنه می‌دانند، و در پادشاه یک غفلتی به هم رسیده که تا مجبور نشود، مشکل، در مقام علاج این کار برآید. به سربازان ایرانی اگر جیره می‌رسد، همان نقد سوهموم است که یک ماهه آن، کفایت نان یک روزه آن را نمی‌کند.»^۱

با این که بیشتر مطالب سابق‌الذکر مؤید گفته‌های شیل است، نباید فراموش کرد که مجدالملک معتقد به نظام و مقررات و سلاح‌های جدید اروپایی نبود و گمان می‌کرد که با تصفیة ارتش از عناصر بی‌اطلاع و فاسد و سیر کردن شکم سربازان می‌توان جلوی متجاوزان شمالی و جنوبی را که به جدیدترین سلاح‌ها مجهزند، گرفت.

ناصرالدین‌شاه در نتیجه شکست‌های سیاسی و نظامی پی‌درپی در ریافت سپهسالار و نظام جدید که برای مقابله با کشورهای غربی چاره‌ای جز فراگرفتن فنون جدید نیست، در سال ۱۲۸۸ صریحاً نظر خود را به سپهسالار اعلام کرد و از او خواست که سنت و آیین نظام ایران را تغییر دهد، استحقاق ولیاقت فردی را جایگزین رسم وراثت کند، برای ترقی تشون‌سعلمین نظامی از سواره و پیاده توپخانه از خارج استخدام کند، کسارخانه تفنگ‌سازی راه بیندازد و در مناطق مورد نظر قلاع نظامی شایسته برپا سازد.

«تنظیمات جدید نظامی ایران شامل این مواد است: وضع قوانین نو، تشکیلات تازه وزارت جنگ، بنای مدرسه اتماژوری، استخدام معلمین نظامی از اتریش، ایجاد روزنامه نظامی، تأسیس کارخانه اسلحه‌سازی، و خرید اسلحه از اروپا.» ولی کهنه‌پرستان با راه و رسم جدید موافق نبودند. مجدالملک به طعنه می‌نویسد: «از کتابچه‌های تنظیمات تشون که متتبعین ایرانی نوشته‌اند و بادستخط همایون توشیح شده... وزیر فیروز جنگ (مقصود عموی ناصرالدین‌شاه است) اعتراض غریبی دارد، می‌گوید: بعد از سالها تجربه و زحمت این قدر خاک بر سر ما شده که عقل خودمان را کنار بگذاریم، مقلد مرد که فرنگی بشویم و ریشمان را به دست چند نفر جاهل بدهیم؟ افغانها که صفویه را متفرق کردند، کتابچه تنظیمات داشتند،

۱. حاج محمدخان سنکی مجدالملک، (مسأله مجهدیه، به اهتمام سعید نفیسی، تهران، ۱۳۲۱ ش، ص ۳۰ به بعد).

نادر که هرچه ناب‌تر افغانها را پاره کرد، تمام هندوستان را گرفت قواعد فرنگی می‌دانست.»^۱
(کشف‌الغرایب خطی)

بالاخره با آمدن هیئت نظامی اتریش، در صنوف مختلف قشون، تغییرات جالبی پدید آمد. سرهنگ استوارت انگلیسی در سال ۱۲۹۷ پس از مشاهده ارتش ایران می‌گوید: «صاحب‌منصبان جوان ایرانی که در این قشون تربیت شده‌اند، بهترین صاحب‌منصبان آسیا هستند؛ توپچیان قابل‌بارآمده‌اند. در واقع سبک نظام اتریشی که اسپرکیبر به ایران آورد به‌دست سپهسالار توسعه یافت و پس از وی تا مدتی برجای ماند.»

در همین ایام دوائر فشار روسها مقرر گردید عده‌ای از سوار نظام ایران را به‌شکل قشون قزاق روس تربیت کنند. ولی این کار چنان‌که حوادث بعدی نشان داد، به‌مصلحت ایران نبود. «ایجاد قزاقخانه، غلط محض بود. شاه و سپهسالار هر دو مسئولیت داشتند و مسئولیتشان این بود که زیر بار فشار تزار روس رفتند و پای فرماندهان روس را به ایران باز کردند. البته در دوره سپهسالار قزاقها هیچ تأثیری در امور سیاسی نداشتند، ولی در دوره‌های بعد قزاقها به‌صورت یک عامل ارتجاعی علیه نهضت‌های موقتی درآمدند.»

سپهسالار به‌مؤسسات نظامی سرکشی می‌کرد، سان قشون می‌دید و در رزم‌آرایی (مانور جنگی) حاضر می‌گشت. شرح آن‌را در روزنامه‌ها و گزارش‌های رسمی می‌خوانیم، قرار گذاشت تمام حقوق سربازها به‌سهولت برسد. به‌سرباز غذای پخته‌دادن هم از کارهای آن زمان است به‌گفته حسنعلی‌خان گروسی «نان خشک عساکر ما که سه‌ماه به سه ماه نمی‌رسید، به‌سوپ و خورش یومیه مبدل‌گشت. شاه و وزیر به‌آشپزخانه سربازان رفتند و از غذای آنان خوردند، آن تدابیر ظاهراً در کردار سپاهیان تأثیر کرد. حالا به‌درست رفتاری شناخته شدند، نمونه‌اش را در اردوکشی نظامی دیدیم که ریش‌سفیدان دهات، حضور سپهسالار گواهی دادند. تنگی و اجحاف و خسارتی از سرباز به زارعت تابستان آنها نرسیده و آزاری از سرباز ندیده‌اند. «شاه هم اعتراف کرد» نظم اردو... انصافاً جای کمال تعریف و تمجید را دارد زحمات شما و دقت شما اسباب این‌گونه نظامات شده است.»

«... پیش از صدارت شما، پنجاه نفر را نمی‌توانستند اینطور اداره کنند، انشاءالله اردوهای بزرگ به‌اهتمام شما با همین نظم به‌سفرهای بعد خواهند رفت و خدمات عمده خواهند نمود.»^۲ سپهسالار در جریان اجرای برنامه‌های خود در ارتش، با کارشکنیها و مداخلات وزیر دارایی (مستوفی‌الممالک) مواجه گردید. پس از گفت و شنود بسیار، سرانجام شاه با پیشنهاد سپهسالار روی موافق نشان داد. خزانه نظام و بودجه ارتش مجزا و مستقل گردید و ارتش از کارشکنیها و سوءاستفاده‌های مستوفی‌الممالک رهایی یافت و تنها حق داشت به‌اسناد خرج نظارت و رسیدگی نماید.»

وضع سپاه: واتسن می‌نویسد: «نیروی نظامی ایران اسماً شامل صد هزار تن پیاده نظام و سوار نظام و توپخانه است. قسمت عمده این عده، پیاده نظام و سوار نظام، تاحدی

۱. دکتر آدمیت، اندیشه ترقی، پیشین، ص ۲۷-۲۵.

۲. همان، ص ۲۳۶.

نامرتب است و بطور کلی فقط برای خدمات داخلی و تحت سرپرستی رؤسای مناطق می‌باشند. گارد سلطنتی مشتمل بر دو دسته سوارنظام مرتب است و هر کدام در حدود هشت هزار تن اند. یکی از این دو دسته سوار، غلامان شاهند که می‌گویند در جامعه وضع آبرومندی دارند... لشکر کوچکی در کردستان زره‌پوش و اسلحه سنگین دارند و پنج هزار افراد توپخانه در توشون ایران هست و این قسمت از واحد نظامی روی هم رفته سازمان بدی ندارد و همین نیروی توپخانه است که در زدوخورد ایرانیها با قبیله‌های ترکمن مزیتی برای ارتش ایران فراهم می‌سازند. سازمان ارتش ایران طوری درهم و آشفته است که صفات ممتاز افراد را خنثی می‌کند. در لشکر ایران تدارکات وافی نظامی وجود ندارد و تمام باروبنه را قاطرها حمل می‌کنند. دسته‌های لشکری با تفنگهای ضربتی مجهزند که حالا از کارخانه اسلحه‌سازی ایران فراهم می‌شود. چون سربازان حقوقی نمی‌گیرند، اجازه دارند به صورت کارگر مزدور در مزارع یا در مؤسسه فنی کار بکنند. افسران تا درجه یابوری وضع آبرومندی ندارند.»

واتسن که در عهد ناصرالدین‌شاه به ایران آمده در مورد ارزش نظامی سربازان می‌نویسد:

«سربازان ایرانی طبیعتاً و از لحاظ شخصی به حد کافی شجاع اند. اکثر آنها دارای شجاعت عجیب و صبر و تحمل بسیارند و به ندرت احتیاج به باروبنه دارند و می‌توانند چندین روز پی‌درپی ۳۰ میل به پیاده روی پردازند و فقط به نان و پیاز اکتفا کنند و با شکیبایی هر نوع رفتاری را تحمل کنند. مواجب ایشان همیشه دیرتر از موعد و عموماً بعد از دو یا سه سال پرداخت می‌شود. و موقعی که پرداخت می‌شود، تمام و کامل به نقرات نمی‌رسد، سرهنگ فوج مبلغی از جوه سردسته‌ها را به نفع خود برداشت می‌کند و آنها نیز پول سربازان را...»

واتسن بعد می‌نویسد: «... تمام درجات و مناصب قشون با اعمال نفوذ یا رشوه قابل حصول است. در نتیجه، در میان افسران قسمت فرماندهی، بی‌بایگی بسیار دیده می‌شود. بطور کلی آنها دارای معلومات زیادی نیستند، یا اصلاً اطلاعی از فن نظام ندارند. شخصاً فاقد شجاعت فردی هستند، و از وطن پرستی که برای خاطر کشورشان از مرگ استقبال کنند، بی‌نصیبند. و در مقابل دشمن مصمم، پا به فرار می‌گذارند و سربازان از آنها پیروی می‌کنند...»

فقدان تدارکات در ارتش ایران

در جریان جنگها، سازمان تدارکات ارتش به علت آشفتگی عمومی به وظایف خود عمل نمی‌کرد. در عهد محمدشاه در جریان جنگ هرات برای تأمین آذوقه سربازان، انواع ظلم و ستمگری به مردم عامی روا می‌داشتند.

واتسن در تاریخ خود می‌نویسد: «... در طی آن زمستان مخوف، فقط به وسیله اعزام بی‌درپی دسته‌های بزرگ سربازان برای غارت آبادیهای آن حدود، لشکر شاه از خطر نجات یافت. خشونت‌های سختی که در آن میانه مرتکب شدند به قدری زننده بود که حتی حس ترحم بسیاری از ایرانیان سنگدل را که باشاه در لشکر کشی هرات همراه بودند تحریک کرد. سرلشوت

ناگوار افراد ده‌نشین که برای حفظ زنان و اموال خود باقی مانده بودند، خطرناک بود و زنان در هر سن و سالی در معرض تجاوز بودند. حتی کودکان از مرگ و آزار درامان نبودند. شنیدم عموماً این اطفال را قرآن به‌دست به‌نام پیام‌رسان برای تحریک احساسات نوع دوستی در دل سربازانی که به‌سمت آبادی می‌آمدند به‌جلو می‌فرستادند. ولی این نفرات در آن وضع از عالم ملاحظات مذهبی یا بشردوستی به‌کلی دور بودند... نویسنده ایرانی که این مطلب را از قولش نقل کرده‌ایم، اظهار داشت اگر از گرسنگی بمیرم، حاضر لیستم باردیگر همراه یکی از این دسته‌های غارتگر مردم، بروم تا ناظر آن همه کارهای حیرت‌انگیز باشم...»^۱

وضع سپاهیان در اواخر عهد ناصری

در خاطرات سیاسی امین‌الدوله می‌خوانیم که: «شاه مکرر می‌فرمود که ظهور فتنه اگراد برای ما درسی است که از خواب غفلت جسته، ملتفت شدیم که نه قشون داریم، نه مهمات قشونی. و با همه مصارف عمده و پولهای گزاف که برای اسلحه و لوازم قورخانه از کیسه دولت رفته است، سلاح قشون ایران ناجور و مندرس و درمقابله با دشمن ناقابل است. مهمات قورخانه همان اسباب کهنه است که از زمان محمدشاه و حاج میرزا آقاسی به‌جا مانده، باید از امروز، غفلت‌گذشته را تلافی، و اصلاح اسر قشون را تدارک کنیم.»^۲

شاه به‌جای آن که اشخاص کاردان را به‌تصدی رشته‌های مختلف قشون بگمارد، هر کس بی‌کار بود برای او کاری در امور سپاهی در نظر می‌گرفت. امین‌الملک زبان به‌انتقاد گشوده‌گفت: «اینها که مقرر شد، به‌اصول عسکریه معنی نمی‌دهد... دو نوبت خود به‌فرنگ تشریف‌فرما شدید مسموعات را به‌رای‌العین دیدید، باز امروز بد را ده یا صد قسمت کنید ده یا صد سهم بد دارید... این سخن در شاه گرفته ساعتی متفکر شدند... افکار ناصرالدین‌شاه به‌عمق کار و اساس عمل راه نداشت و به‌تصرفات صوری قانع بود و مصلحت دولت و مملکت را فدای ترضیه و تلطیف اشخاص می‌کرد، اگر در اطراف خود و در طبقه وزراء، مردم آگاه و ناصح مشفق می‌داشت و از چند زبان یک سخن راست می‌شنید، محتمل بود موافقت نموده به‌اصلاحات اساسیه پردازد...»^۳

در دوره قاجاریه ظاهراً به تقلید از دول غرب، حکومت ایران برای تشویق و تشخیص افراد کاردان و لایق از مأموران نالایق، آیین‌نامه لشکری و کشوری با نشانهای رسمی را تنظیم نمود. باین که این آیین‌نامه و مقررات آن در شرایط اجتماعی و سیاسی ایران آن روز هرگز عملی و اجرا نگردید، ما قسمتی از مقدمه و آیین‌نامه مذکور را ذیلاً نقل می‌کنیم تا خوانندگان، کمابیش به‌طرز فکر زمامداران آن روزگار آشنا شوند: «حکما و متکلمین، علم حکمت را برحسب حصر عقلی به دو قسم منقسم داشته‌اند، علمی و عملی. و حکمت عملی را به سه قسم قسمت کرده‌اند، یکی از آنها سیاست مدن است که باعث اجتماع و تمدن ناس و الفت و استیفاست خلق خواهد

تشویق اشخاص کاردان لشکری و کشوری با نشانهای رسمی

۱. واتسن، تاریخ قاجاریه. پیشین، ص ۲۸۳.

۲. خاطرات سیاسی امین‌الدوله، پیشین، ص ۷۷ به‌بعد.

۳. خاطرات سیاسی امین‌الدوله، به‌کوشش حافظ فرما فرمایان، پیشین، ص ۷۷ به‌بعد.

بود. چرا که در ولایت و بلدان، بنکه در قراء و محلات، از یک نفر رئیس و سایس که مردم از قهراو بیمناک و به لطف او ابیدوار باشند، ناگزیر است، و اگر این یک نفر نباشد، امر مردم هرج و مرج خواهد بود، و احدی صاحب مال و عیال نخواهد بود. و این شخص امیر اگر در محال و دهی باشد کدخدایش نامند و اگر در شهری باشد، حاکمش خوانند و اگر در مملکتی باشد پادشاه و سلطانش گویند. و از برای امر سلطنت و انتظام امور ملک و مملکت، قرار مراتب و مقامات لازم است، که خادم از خائن و خدمتکار از غیر خدمتکار امتیاز یابد. به سبب این که اگر خادم از خائن در مقام یکی باشند و فرقی میان مراتب و خدمت نگذارند، امر ملک انتظام نیابد و هیچ کس اقبال به خدمت نکند، پس لامحاله، خائن را قهر و سیاست لازم است و خادم را مهر و التفات لابد است... این تفوق و تفاوت را با سه چیز معلوم کرده اند، اول در لقب و منصب، دوم در رسوم و مواجب، سیم در اعطای نشان و علامات که هر کس بیند بداند که صاحب نشان در خدمت پیش است و در رسوم پیش. و لقب و منصب هر جا مذکور و مرقوم شود، تقدیم صاحب آن معلوم گردد. پس برای هر دولت نشانی ترتیب داده اند، و دولت علیه ایران را هم نشان شیروخورشید متداول بوده است که قریب سه هزار سال بل متجاوز از عهد زرتشت این علامت نو... این قاعده قدیم، قرنها در این دولت متداول می بود تا دولت اسلام... [پس از اسلام] نشان شیروخورشید را تغییر ندادند. هر کدام از نوکران دولت و چاکران حضرت که خدمت نمایان می کرده، و به اعطای شیروخورشید سرفراز می شدند تا خدمت او بر خلق معلوم شود، و دیگران نیز شوق خدمت حاصل کنند... ولی در سنوات اخیر تا اواخر عهد خاقان مغفور اعطای نشان به اسباب دیگر منوط گشت. بناء علی هذا رای جهان آرای شاهنشاه عالم پناه ایدالله تعالی دولته... بر این قرار گرفت که این قاعده تجدید و تحدید یابد و قانونی در این خصوص مرقوم شود. سپس مراتب و درجات نشانها یکی بعد از دیگری ذکر می شود که خلاصه آنها این است: قسم اول نشانهای اهالی شمشیربندان اعم از نظام و بدون نظام:

مرتبۀ اول نشان نویان اعظم است، مرتبۀ دوم نشان امیرتومان است، مرتبۀ سیم نشان سرتیپی، مرتبۀ چهارم نشان سرهنگی، مرتبۀ پنجم نشان یاور، مرتبۀ ششم نشان سلطانی، مرتبۀ هفتم نشان نایبی، مرتبۀ هشتم نشان وکیلی و سرجوخه و تاین اهل نظام و غیره. و همچنین از لوازم نشان دولت علیه حمایل است که آن نیز بر پنج قسم است:

اولی حمایل آبی است مخصوص شاه، دوم حمایل سبز که تعلق به نویان اعظم دارد، سیم حمایل قرمز است که در اطراف آن حاشیه سبز داشته باشد، متعلق به امیرتومان است. سپس مختصات هریک از علامات و نشانها و درجه بندی آنها را یاد آور می شود و مخصوصاً ذکر می کند که برای کسب فلان نشان چه خدمتی باید انجام دهند... این معنی به خاطر کسی نباید خطور کند، که سادگی این گونه نشان سورت قلت احترام آن خواهد گشت... پس از این، مادامی که اهالی شمشیربندان جوهر ذاتی خویش در میدان جدال و معارک خطرناک ظاهر نسازند، نشان شجاعت به آنها اعطانشود... مثلاً فلان سردار یا تاین در فلان روز یدتی از دست یدقدار دشمن گرفت یا در فلان روز هنگام گرفتن فلان شهر و سنگر، اول کسی که داخل سنگر مزبور گشت، فلان شخص بود... به محض این که سر کرده ای را برو

دوش به‌زینت نشان شجاعت مزین‌گشت، معلوم می‌گردد که چنان نشان به‌ازاء شجاعت به‌او مرحمت شده است...»

سپس می‌نویسد نشان دولت علیه بردو قسم است؛ قسمتی متعلق به‌شمشیربندان است و شجاعان و قسمت ثانوی متعلق به ایلچیان و سفرای سالک خارجی و ارباب قلم و اعظم و اشراف و ارباب عمایم که خدمات آنها منظور نظر آفتاب‌آثار، افتد و آنها را سزاوار التفات‌داند.

جالب توجه است که در این آیین‌نامه، برای کسانی که به‌فعالیت اقتصادی یا عمران و آبادانی یک منطقه دست زده‌اند، نیز نشانی به‌علامت قدردانی در نظر گرفته‌اند.

«به‌کسانی که مصالحه بین‌الدولتین ببندند و صلح و صفا درمیانۀ دو ملک بدهند و متوجه مسافرین بشوند و محافظت راهها نمایند و در مقام امنیت بلاد و رفاهیت عباد برآیند، دزدان را تنبیه و طوایف راهزنان و طاغیان را مطیع سلطان سازند، نیز نشان یاقوت و لعل مرحمت بفرمایند.

... به‌کسانی که مثل آب قروین در هریک از بلاد آبی بیرون آورند، و شهری را آباد کنند و بندی ببندند، و جمیع خلق را از سلطان آسوده و خشنود و مطمئن‌خاطر سازند، و جمع ولایتی را خوب و درست ببندند و از روی سروت و انصاف برآورد نمایند، به‌این اشخاص هم نشان یاقوت و لعل باید مرحمت شود.

... کسانی که در ایتبایع ماهوت و ملبوس سرباز سعی کنند و به‌ارزانی تحصیل نمایند ... و در صدد انتشار صنایع باشند و در مقام تربیت ارباب هنر برآیند، مانند ماهوت و اسباب، چلنگری و آهن‌آب‌کنی، و پارچه و اقمشه فرنگ سازی، و انتشار جمیع علوم و هنر و سایر کارها و صنعتها از قبیل معادن‌جستن و شکر کاشتن و نیل‌ساختن و قنادی و مانند آن چیزها بیاورند؛ نشان لعل و یاقوت به‌او اعطا و مرحمت خواهند فرمود.»^۱

در فصول و مقالات بعد، به‌تفصیل شرایط اعطای نشان به حکام و استانداران داخلی و مأسوران و ایلچیان کشورهای خارجی ذکر شده است.

قدرت نظامی ایران در سال ۱۲۷۳: در نامه‌ای که در تاریخ نهم جمادی‌الاولی ۱۲۷۳ به‌فرخ‌خان نوشته شده است، درباره‌ نیروی جنگی ایران در سرحدات چنین آمده است: «... در هرات بیست و هفت هزار نفر پیاده و سواره حاضر و موجود داریم.

علاوه بر پول و خلعت تدارکی که حسین‌خان شاهسون به‌هرات برد و تفصیل آن را به‌شما نوشتم، همین روزها هم پنجاه هزار تومان به‌تربک بیست نفر غلام، حسب‌الامر روانۀ هرات کرده به‌ایشان حکم شد هفت هشت هزار نفر در هرات ساخلو گذاشته، تنمه‌را به‌اقبال بی‌زوال همایون روحنا فداء به‌سمت قندهار حرکت بدهند، و البته غیر از سواره و پیادۀ مزبور، چریک و سوارۀ دیگر هم می‌توانند تدارک دیده‌باخود ببرند که به‌فضل‌الله تعالی یک اردوی با معنی و حسابتی شود و کار ببندند. در محمره هم ده هزار پیادۀ با معنی داریم. و دو هزار سواره هم نواب احتشام‌الدوله از ایلات آنجاها تدارک کرده حاضر و آماده دارد. در کرمان هم از قبل دو فوج قراچه‌داغی ابواب جمعی جعفرقلی‌خان میرپنجه و فوج کمروفوج خدابنده از

پیاده کرمانی و فوج خلیج و سواره خمسه و سایر ده هزار قشون، حاضر داریم و حکم شد که این قشون به اتفاق آزادخان خارانی به سمت سند حرکت نمایند.

در شیراز هم حالا بیست فوج مستعد و دوهزار و هفتصد و بیست سوارکاری داریم، سوی دو سه هزار سواره که ایلخانی فارس از ایالات خودش حاضر و آماده کرده است... غیر از این سواره و پیاده هم سه هزار سواره و پیاده میرزا حسنخان حاکم عراق، در عراق داوطلب گرفته از خودش و اهالی ولایات تدارک و اسباب داده، همین روزها بدرکاب مبارک می‌رسد که به هرجا ضرور شود مأمور شوند. غیر از اینها هم قریب یکصد هزار نفر سواره و پیاده به ولایات ممالک محروسه اخبار شد که تدارک دیده حاضر نمایند که حین ضرورت مأمور خدمت شوند.^۱

حاج سیاح که مردی آزادی‌خواه و اصلاح‌طلب بود و قسمت اعظم ایران و دنیای متمدن آنروز را سیاحت کرده است درباره سپاهیان ایران در عهد ناصرالدین‌شاه چنین داوری می‌کند: «... باید دانست که سرباز و قشون در ایران جز لفظ، هیچ معنی ندارد، چنان که وزارت و حکومت و سایر شغلها تنها برای غارت مردم و جمع کردن مال است و اسم لشکر و صاحب‌منصب و سپهسالار و سرتیپ و سرهنگ و یاور و سلطان و غیر اینها برای دخل است، تمام ملاها و سادات که تقریباً ثلث یا ربع ایران، قطعاً از اینها و روضه‌خوان و درویش و تعزیه‌خوان و چاوش و امثال اینهاست، داخل قشون نمی‌شوند. زیرا اینها از تمام تکالیف دولتی و ملت‌ی معاف و آزاد مطلق و مالک دنیا و آخرتند و تمام بزرگان و مقتدران مملکت و عموم شهریان هم قشون نمی‌شوند، بلکه تمام تحمیلات برزارغان و اهالی دهات است، و قشون هم منحصرماً باید از اهل دهات باشد. باین که آخوندها می‌گویند قانون ایران، قانون اسلام است و می‌گویند پیغمبر (ص) و اسیرالمومنین (ع) و اصحاب همه جهاد می‌کردند و جهاد و دفاع و حفظ بیضه اسلام به همه مسلمانان واجب است، داخل قشون شدن و مشق کردن را بدترین نقایص می‌شمارند... اگر فوج هزار نفری را بخواهند، سرتیپ، سی صد چهارصد نفر از دزد و دغل و نوکرهای مخصوص خود را بنام سرباز حاضر در پایتخت می‌کند، تقییش در کار نیست... موجب ندارند مگر آنچه از رعیت می‌گیرند. در سفر، قصابی و عملگی و دزدی و غارتگری می‌کنند، حقوق نمی‌گیرند سهل است به صاحب‌منصب، روزی مقداری پول می‌دهند که به عملگی و دزدی روند. نه لباس کافی دارند، نه چادر درست، نه اسلحه، نه غذا و نه منزل... احتمالاً تا کسی به چشم نبیند باور نمی‌کند و حق دارد.»^۲

یک‌بار سربازان وضع وقت‌بار خود را ضمن عریضه‌یی به‌شاه اعلام کردند، ولی شاه به‌جای رسیدگی برسر آنان تازیانه زد و فرمود: «نباید کسی از بزرگتر خود شکایت کند!» این بیچارگان «از خاک‌پای اقدس ترجم و موجب و مرخصی می‌خواستند.» ولی در اثر سوء نیت علاءالدوله و اطرافیان شاه، سربازان نه تنها نتیجه‌ای نگرفتند، بلکه ده نفر از جوانان آنها را باطناب خصی کردند و نه نفر را طناب کش کردند و بیست نفر را آن قدر چوب زدند که

۱. اسناد فرخ‌خان امین‌الدوله، بهمن، س ۲۳۹.

۲. خاطرات حاج سیاح، بهمن، س ۱۱۰ و ۱۱۱.

غش کردند، بعدگوش آنها را بریدند.

اعتمادالسلطنه مصاحب و ندیم شاه کمابیش گفته‌های حاج‌سیاح را تأیید می‌کند، وی ضمن وقایع ۲۹ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ می‌نویسد: «شب درحضورشاه، مسلح شدن دول فرنگ و قانون جدید نظامی آلمان را عرض کردم، حکیم‌الممالک از آن تملقات خنگ که دارد بنا کرد به شکرکردن که الحمدالله به‌زیر سایه شاه نه ویا داریم، نه بلا، نه‌جنگ داریم، نه منگ. شاه فرمود سرد که باکی می‌توانیم جنگ کنیم، ما قدرت جنگ نداریم وآن‌گاه حاصل زحمت، راحتی است که الحمدالله داریم. دیگر چه لازم است که خودمان را به‌معرکه دچارکنیم و به‌سرافعه بیفتیم...»^۱

در عهد ناصرالدین شاه ارتش و قشون ایران بسیار درهم و بی‌سروسامان بود، و منشأ و علت اصلی آن خود شاه بود. بااین‌که وی به‌سبب فرمان سورخ یونت‌نیل ۱۳۱۱ اعلام کرده بود که برای ایران «پنج سردار و هفت امیرتومان کافی است... واحدی به‌منصب عالی نایل نخواهد شد مگر درصورتی که اقلاً دو سال درمنصبی که دارد خدمت کرده باشد...» مع‌ذلک خود شاه این فراسین و تصمیمات را باگرفتن رشوه نادیده می‌گرفت. اعتمادالسلطنه می‌نویسد: «حالا متجاوز از صد نفر درایران امیرتومان است...»^۲

خانم دیولانوا ضمن مسافرت در خوزستان، مشهودات خود را چنین **وصفی از نیروهای نظامی** بیان می‌کند: «... سربازها لباس ژنده خاکستری پوشیده‌اند که **خوزستان در صدسال پیش** نوارهای ارغوانی دارد، کلاهشان از پوست هشت‌رخان با نشان شیروخورشید است این شجاعان هرکدام الاغی را که زیر باری سنگین خم شده است، می‌رانند، بار درهم و بی‌نظم‌الآغان عبارتست از: مقداری چادر، آرد، خرما، پوست‌گوسفند و غنایمی که سردار از دوستایان گرفته‌اند بعلاوه سربازها خودشان را از شر وزن تفنگهای قراضه‌شان رها ساخته‌اند و آنرا نیز سربار الاغهای بیچاره کرده‌اند. پشت سر سربازها عده‌ای درویش پیاده و سوار حرکت می‌کنند و پشت سر آنها سربازان سوار و پرچم‌دارها دیده میشوند، بعضی از آنها پرچمها را لوله کرده و درکیسه چرمی فرو برده‌اند و بعضی دیگر چماقهای آهن سفید بدست دارند که زیر دسته این چماقها نوار قرمز رنگی پیچیده شده است.

پشت سر این‌گروه عده دیگری از سربازها دو ارایه شش اسبه را حرکت می‌دهند و راه عبور ما را بسته‌اند. این پیش‌قراولان با افرادسوار نظام که سوار براسبهای اصیل هستند فاصله زیادی دارند پشت سوار نظام نوکرها روی بار الاغها لمیده‌اند بار الاغها درست بسته نشده است و مرتباً به‌پهلوی حیوانات بیچاره می‌خورد، درکنار این شخصیت‌ها... اسرای نیمه‌لخت بیچاره‌ای بطور پراکنده و پریشان راه می‌روند. اسرا مجبور هستند، بدون آنکه مزد و پاداشی داشته باشند با پاهای متورم از واریس، باروبنه افسران را حمل کنند... یک مرد تنها را می‌بینم که قیافه‌ای ساده و بی‌آلایش ولی سیبلهای از بناگوش دررفته و لباس سرخ دارد او جلاد است، چند نفر از شوشتری‌ها که با اعجاب جلاد را تحسین می‌کنند می‌گویند،

۱. خاطرات اعتمادالسلطنه، پیشین، ص ۲۷۰.

۲. همان، ص ۹۴۱.

در کیف دستی او سه چهار عدد کارت بزرگ است که خوب تیزشان کرده است.^۱

وزارت جنگ: «روزی که میرزا حسین خان (مشیرالدوله) به وزارت رسید، ناصرالدین شاه در سلام مخصوص از غفلت در انتظام امور ملکی، خاصه اسر سپاهی تأسف خورده و خطاب به امنای دولت، و شاهزادگان گفت: این را البته می دانید که در این سنوات گذشته، آن طوری که باید و شایسته دولت ایران است... در شعبات نظامی و غیر نظامی ترقیات حاصل نشده، به خصوص از ترقیاتی که در اسلحه جدید یورپ و در قواعد مشق و درس نظامی آنآ فائاً در تزیید است، سرایت به ایران نکرد... شاه در آن سلام کتاب قانون نظام را به دست خود به میرزا حسین خان سپرده و از او خواست که در اجرای اصول آن «نکته ای فرو نگذارد» و مناصب نظام بنا بر استحقاق و شایستگی افراد داده شود «نه به واسطه وراثت»... تنظیم بودجه خاص قشون و تفکیک آن از دخل و خرج عمومی مملکت، تاسیس مدارس نظام، استخدام متخصصین نظامی از اتریش، حذف مناصب ارثی و الغاء امتیازات قشونی، برقرار کردن تشکیلات نظامی به سبک اروپا و احیاء تورخانه ایران، از کارهای سپهسالار است. همچنین «کنت دومونت فرت» را از اتریش برای تشکیلات نظمی و امنیه و احتساب استخدام کرد و تنظیم پست ایران را به وضع جدید اروپایی به عهده یک نفر اتریشی دیگر سپرد»^۲ قدسهای اصلاحی سپهسالار پس از برکناری او متوقف گردید، مخصوصاً پس از روی کار آمدن مظفرالدین شاه، آثار آشفتگی و انحطاط پیش از پیش در سازمان ارتش مشهود گردید. بی انضباطی افراد ارتش: کلنل کاساکوفسکی در کتاب خاطرات خود مربوط به

تیرماه ۱۲۷۵ می نویسد: «دسته سوار که با مظفرالدین شاه از تبریز آمده، نمونه کاملی است از بی انضباطی... همین که شاه از دروازه دولت خارج شد، سواران به صورت زنده ای متفرق شدند، بعضی جلوی درویشها برای خوردن آب یخ متوقف شدند، جمعی دیگر به راههای دیگر رفتند و از حضور شاه و مردم پروایی نداشتند، در حالی که آنها، سواران شخصی و ملازم شاه بودند. این مدافعین وطن در سر راه خود تمام درختان را نه فقط غارت، بلکه آنها را بریدند و شکستند... از همه جالبتر آن که، همه این اعمال زشت را به همراهی و دستکاری ارشدها و افسران خود انجام می دادند...»^۳ در جای دیگر از کتاب خاطرات چنین می خوانیم: «هروقت سان یا مانوری باشد، سربازان ترجیح می دهند که در روز جمعه (روز تعطیل) باشد. زیرا که روز جمعه در بازار کاسبی نمی کنند. ولی اگر سان در روزهای کسب و کار آنان باشد، سربازها تک تک با کمال مهارت از میدان خارج می شوند. مستحفظین شاه در صاحب قرآنیه به محض آن که شاه برای گردش خارج می شود، پراکنده می شوند، و به کارهای خصوصی خود می پردازند.» وی درجایی از کتاب خود از لجام گسیختگی سربازان ایران سخن می گوید و می نویسد که آنان از دکان کسبه چیزهایی را می ربایند و چون کاسب اعتراض کند، فحش و ناسزا می گویند.

وضع سربازان: در نامه ای که سید محمد طباطبایی مقارن جنبش مشروطیت به

۱. سفرنامه مادام ژان دیولا فودا، ترجمه ارج فرموش، ص ۶۶.

۲. فکراً آزادی، بهمن، ص ۸۴.

۳. خاطرات کلنل کاساکوفسکی، بهمن، ص ۷۶ و ۷۹.

مظفرالدین شاه نوشته است، وضع سربازان کشور چنین تصویر شده است «... حال سرباز که حافظ دولت و ملت اند به اعلی حضرت مخفی است. جزئی جیره و سواجب را هم به آنها نمی دهند، بیشتر به عملگی و فعلگی قوتی تحصیل می کردند، آن را هم قدغن نمودند، همه روزه جمعی از آنها از گرسنگی می میرند، برای دولت نقصی از این بالاتر تصور نمی شود.»^۱

با اینکه از دیرباز دانشمندان و محققان شرق و غرب در نکوهش جنگ در تاریخ معاصر جنگ و جنگ طلبی سخنها گفته اند، معذک تاریخ معاصر هیچ گاه از جنگ طلبان خالی نبود.

پس از آن که آلمان در سایه انقلاب ۱۸۴۸ به دموکراسی گرایید و از برکت آزادی، علم و دانش و صنعت در آن کشور پیشرفت کرد مرتجعین به تکاپو افتادند و سرانجام، پادشاهی هوهنزولرن، انقلاب ۱۸۴۸ را از مجرای مترقی خود خارج کرده و به دام خود کشید. بیسمارک بیاری سلطنت برخاست بقول ولز «در این دوران سنت فریدریک بزرگ، شیوه سیاسی ماکیاول بر آلمان فرمانروا بود از این قرار در راس این کشور بدیع و نوخاسته به جای آنکه مغزی شاداب و بدیع و مبتکر حکومت کند که آنها بخدست جهانیان بکار وادارد عنکبوتی فرتوت که اسیر شهوت قدرت بود و می خواست سراسر جهان را شکار کند، نشسته بود. آلمان «پروسی شده» معجونتی بود از جدیدترین و کهنه ترین چیزها در اروپای غربی، این دولت نوظهور، بهترین و نابکارترین دولت زمانه بود... مردم آلمان طبعاً از کامیابی و پیروزیهایی که آسان بدست آورده بودند و پیشرفت سریعی که در عالم اقتصاد یافته و از تنگدستی به توانگری رسیده بودند سخت مغرور گشته و سری پرباد داشتند، بدین پایه از پیشرفت ناگهانی رسیدن و گرفتار غرور میهن پرستی نشدن، مستلزم داشتن روحی بزرگ است، ولی در آلمان این بادهی غرور و میهن پرستی اغراق آمیز را رهبران ملت و پیشوایان دولت به آنان می نوشانیدند و در آسوزشگاهها و دانشگاهها و در آثار ادبی و روزنامه ها و نشریات آنها به سود دودمان هوهنزولرن تبلیغ می کردند، آموزگار یا استادی که بمناسبت یا بی مناسبت، از برتری نژادی و روحی فکری و جسمی آلمانیان بر دیگر مردم جهان و دل بستگی آنان به جنگ و به دودمان پادشاهی و سرنوشت بی چون و چرای قوم آلمان برای «بری جهان در زیر فرمان این سلسله سخن نمی گفت به ناکامی و ناشناختگی و فراموشی محکوم بود... تنها فکرهای فوق العاده استوار و مبتکر و پر خرد می توانستند در برابر سیل اینهمه تلقینات پایداری کنند... جمهوریت تاجدار بریتانیا ممکن است آموزش ملی را در نتیجه بی توجهی، فلج و ناتوان ساخته باشد ولی پادشاهی هوهنزولرن آن را فاسد ساخت و دستگاه آموزش را بفحشاء و مزدوری کشانید.»^۲

کلیه آموزش تاریخی آلمانیان را در گفته کنت مولتکه می توان یافت که: «صلح دایمی، خوابی است که حتی زیبایی هم ندارد. جنگ مشیت الهی است و جهان بی جنگ به تعفن و فساد می گراید و در مادیگری گمراه می گردد... نیچه فیلسوف آلمانی... گفت: «اگر آدمیان جنگ را بفرااموشی بسپارند انتظار چندانی از ایشان نمی توان داشت...» این گونه آموزشها که سراسر امپراتوری آلمان را فرا گرفته بود، در بیرون مرزهای آلمان موجب هراس دیگر کشورها و

۱. تاریخ پیدایی ایرانیان، پیشین، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. ولز، کلیات تاریخ، ترجمه مسعود رحب نیا، ص ۱۳۱۲ به بعد.